



گفتگو



## برای همه رهبر بود

گفتگو با سارنوال محمدگل حسنیار

تاسیس ۱۳۹۴

کنند، بنده هم عضو آن کمیته بودم. بعد از آن بلافاصله به کابل آمدم و از نزدیک استاد مزاری را دیدم و از سوی ایشان به فعالیت دفاعی و نظامی موظف شدم که متأسفانه جنگ‌های داخلی نیز شروع شده بود، به‌دلیلی که موضع‌گیری‌های بعضی از صاحبان قدرت از برادران دیگر خصمانه بود و کسی را شریک در قدرت و حکومت قبول نداشت. به همین جهت ناگزیر تحت رهبری خردمندان شهید مزاری قطعات نظامی در سطوح غوند، کندک و لوا به منظور دفاع از مردم و حقوق‌شان تشکیل شد و برای مسائل اکمالاتی آن به‌گونه منظم تدابیر گرفته شده بود و این امور

بنیاد اندیشه: لطفاً بفرمایید کی و چه زمانی با شهید مزاری آشنا شدید و در وجود آن شهید چه ویژگی‌هایی را دیدید؟

محمدگل حسنیار: با تشکر از دست‌اندرکاران بنیاد اندیشه، آشنایی من با استاد شهید از نزدیک، برمی‌گردد به اوایل پیروزی مجاهدین؛ یعنی وقتی مجاهدین در ۱۳۷۱ پیروز شد، تعدادی از مجاهدین از مسیر ولسوالی ناهور به مرکز غزنی آمدند و در آن جای یک کمیته در حدود پانزده نفر از مجاهدین به شمول دو نفر از هیأت رهبری مقام ولایت تشکیل شد تا به مشکلات روزمره مردم رسیدگی

در سطح یک تشکیلات منظم نظامی انجام می‌شد.

آن چه برای من جالب بود این که رهبر شهید؛ مدافع حقوق مردمش بود و خواسته‌هایی که مطرح می‌کرد فقط برای تأمین حقوق شهروندان بود، نه چیزی دیگر؛ اما آرمان‌های بلند او برای سیاستمداران و صاحبان قدرت قابل قبول نبود؛ لذا در صدد این بودند که اوضاع را متشنج کنند و به یک نحوی حزب وحدت و رهبری آن را یک چهره دیگر برای مردم معرفی کنند؛ اما خوشبختانه حزب وحدت تحت رهبری مزاری به گونه خاص و قدرتمند و منظم با مدیریت خوب ظاهر شد و اجراءات رهبر شهید در آن شرایط حساس دفاعی و نظامی قابل قبول و مطلوب مردمش واقع شد.

رهبر شهید یک حافظه فوق العاده داشت؛ یک روز مرا برای کاری خواست، رفتم خدمت شان و دیدم که در اتاق تنها نشسته بود، همان لحظه بود که یک سرباز آمد، گفت: "فلان نفر آمده شما را ببینند." استاد گفت: "برو بگو که روز شنبه ساعت دو بجه بیا" چند لحظه بعد باز هم سرباز آمد گفت: "فلانی آمده و کمک می‌خواهد، شهید مزاری آن شخص را شناخت به سربازش گفت: "برو به دیپوی پل سوخته به فلانی بگو که از فلان مواد که فلانی مؤسسه داده است، به ایشان کمک کنید." حتی نام مواد موجود و نام مؤسسه کمک‌کننده در ذهن و یاد استاد شهید بود. چند لحظه بعد کسی دیگر آمد که فلانی آمده شما را ببینند؛ گفت: برو روز یک شنبه ساعت چهار بجه بیا. تعجب کردم که استاد مزاری چقدر حافظه قوی دارد.

بنیاد اندیشه: شهید مزاری در ابتدا نیروی منظم نظامی نداشت، چگونه توانست از این قوای پراکنده، قوای منظم ایجاد کند، راز این موفقیت در چه بود؟

محمدگل حسینیار: شهید مزاری درکل می‌دانست که ایجاد قطعات نظامی از ضرورت‌های دفاعی است، ولی در عرصه نظامی آن هم در شرایط ویژه، ایشان به گونه خاص مهارت داشت و تدابیر اعمال کرد؛ چون اعاشه، البسه و اکمالات به صورت منظم صورت می‌گرفت که در هیچ جای دیگر در شرایط مشابه، چنین منظم اجراءات نشده و نمی‌شد. زمانی که معلومات و خلاقیت در رهبری باشد قطعاً مسائل به صورت منظم پیش می‌رود، به نظرم این درایت و ویژگی خاص را استاد مزاری به خوبی داشت. واقعاً آن زمان، اوضاع بدی حاکم بود. از یک طرف جنگ‌های سنگین و از طرفی هم بارندگی و سردی هوا و صدها مشکلات دیگر؛ در چنین وضعیت قرار داشتیم که کسی در موقعیت دفاعی ما آمد و گفت: استاد شما را خواسته، من هم بلافاصله رفتم خدمت استاد مزاری ایشان گفت: "برو در پل سوخته مواد است برای مستحقین توزیع کن!" با آن که جنگ به شدت جریان داشت؛ ولی با آن هم استاد شهید با روحیه قوی و با خیال راحت و آرام به فکر امداد رسانی و کمک به مردم نیز بود. یک بار خواستم بگویم که: استاد با این شرایط سخت جنگ و مرمی باران چگونه می‌شود به مردم عادی رسیدگی کنیم؛ اما وقتی صلابت و متانت و روحیه مردم دوستی استاد شهید را دیدم، پشیمان شدم و با خود گفتم ایشان از همه ما بهتر و خوب‌تر مسائل را درک می‌کند. خلاصه آمدم در پل سوخته دیدم که یک لیست بسیار بلند از مستحقین وجود دارد؛ دقیق یادم نیست که در حدود هفت و نیم صد و یا هفت و نیم هزار نفری بود که باید برای شان کمک توزیع می‌شد، سهم‌شان را مشخص کرده بود که چقدر آرد، چقدر برنج و کمپل داده شود؛ آن لیست را به من دادند. به نظرم دیگر هر کسی می‌بود این شرایط را مدیریت نمی‌توانست؛ ولی شهید مزاری به

”

رهبر شهید؛ مدافع حقوق مردمش بود و خواسته‌هایی که مطرح می‌کرد فقط برای تأمین حقوق شهروندان بود، نه چیزی دیگر؛ اما آرمان‌های بلند او برای سیاستمداران و صاحبان قدرت قابل قبول نبود؛ لذا در صدد این بودند که اوضاع را متشنج کنند و به یک نحوی حزب وحدت و رهبری آن را یک چهره دیگر برای مردم معرفی کنند.

“



آسانی به همه امور رسیدگی می‌کرد.

❗ **بنیاد اندیشه: یکی از خاطرات فراموش ناشدنی‌تان با شهید مزاری را که در شرایط دشوار با او تجربه کردید، بیان کنید؟**

❖ **محمدگل حسنیار:** ما یک غوند تحت نام غوند ارزگان فعال کرده بودیم. نیروهای ما اکثراً شامل بچه‌های ارزگان (دایکندی فعلی) در سرک علی مردان و سرک چهار سیلو و قرارگاه این غوند مستقر بودند و این ساحات را تأمین امنیت می‌کردند. امنیت جلسات شورای رهبری حزب وحدت که در سالن مجلس سنا برگزار می‌شد برعهده ما بود. اما خاطره خوب من از این دوره این است که در مدت یک‌ونیم سال، دشمن تلاش‌های زیاد کرد و توطئه‌ها و دسیسه‌های زیادی را به خرج داد تا امنیت این ساحه که در قلمرو مسئولیت بچه‌های ما قرار داشت، اخلال کند؛ اما هرگز موفق نشد و بلکه بسیاری از پلان‌های خراب‌کارانه‌شان توسط سربازان و نیروهای فدakar حزب خنثی شد. خاطره دیگری که از همین دوره دشوار و سخت مقاومت دارم، مربوط به سرک چهار سیلو است؛ ساعت چهار عصر بود که جنرال علی اکبر قاسمی در قرارگاه ما آمد و گفت: خطوط اول دفاعی ما در سیلو شکسته شده باید کمک کنید. در قرارگاه در حدود هفده نفر بودیم (از جمله محمد یاقر شریفی که الان معروف به شریفی سناتور است)، همه حرکت کردیم و به نزدیک ساحه جنگ رسیدیم، دیدم کسی بنام قاضی از غزنی بسیار ناراحت ایستاده بود، گفتیم: دشمن کجاست؟ گفت: حویلی‌های اطراف همه تصرف شده است. به‌هرحال نیروهای ما آماده یک نبرد سنگین شد و حمله ضربتی خود را انجام دادیم و تا ساعت ۱۲ شب تا

حصه روبه‌روی لیلیه پوهنتون کابل را از وجود دشمن تصفیه کردیم. به پاس این فداکاری بچه‌های قرارگاه ما، ساعت سه همان شب بود که داکتر علی از طرف استاد مزاری آمد و از نیروهای ما تشکری و قدردانی کرد و گفت: من شخصاً از جانب استاد مزاری آمده‌ام که از شما تشکری کنم. همچنین فردای آن روز استاد شهید نیز ما را خواست و خودش تشکر کرد. این خاطره برای من خیلی شیرین و فراموش ناشدنی است.

نکته دیگری که می‌خواهم در پایان یادآور شوم این است که شهید مزاری تنها رهبر هزاره‌ها نبود، بلکه با بسیاری از اقوام و مردمان دیگر ارتباطات قوی و گسترده داشت و در عین حال به حیث کسی عمل می‌کرد که آنان احساس می‌کردند که استاد مزاری رهبرماست. در این باره یک مثال را یادآورم می‌شوم و آن این که در سال ۱۳۶۵ در ارزگان در قوماندانی اجرای وظیفه می‌کردم، آن جاکسی بود به‌نام "منتظر خنجر" از پشتون‌های لغمان که من ایشان را از نزدیک می‌شناختم. با سقوط ارزگان دیگر او را ندیدم. در زمان مقاومت غرب کابل در قرارگاه حزب وحدت دنبال مهمات رفته بودم. استاد شهید به من گفت: برو در کارته چهار در فلان پوسته دو نفر مهمان است، بیار پیش من. من هم رفتم در پوسته نصیر، دیدم که همین "منتظر خنجر" با یک نفر دیگر همین جاست. همدیگر را دیدیم خوشحال هم شدیم. گفتم مرا استاد دنبال شما فرستاده است. آن‌ها را آوردم پیش استاد که ایشان با آن‌ها به گونه خصوصی صحبت کرد. همین‌طور کسانی دیگر از سایر اقوام نیز با استاد بسیار ارتباطات محکم داشت. در خیلی موارد به آن‌ها کمک‌هایی هم می‌فرستاد، لذا شهید مزاری تنها رهبر هزاره‌ها نبود؛ بلکه به فکر مردم افغانستان بود.

”

شهید مزاری تنها رهبر هزاره‌ها نبود، بلکه با بسیاری از اقوام و مردمان دیگر ارتباطات قوی و گسترده داشت و در عین حال به حیث کسی عمل می‌کرد که آنان احساس می‌کردند که استاد مزاری رهبرماست..

“